



Analyzing the Relationship between the Difference in Recitation (Qiraat) and the Difference in the Views of the Two Major Sects of Islam Concerning the Sixth Verse of Surah Ma'idah*

Behzad Jalalvand ¹

Seyyed Abdul Rasul Hosseinizadeh ²

Hossein Alavi Mehr ³

Abstract

Followers of Islamic sects differ in the method of ablution. One of the differences is washing or anointing (mash) the feet. Sunnis generally consider washing the feet and Shias consider anointing (mash) obligatory in ablution. The origin of the difference is in the sixth verse of Surah Ma'idah. In this research, with a descriptive-analytical method, he has done a comparative study of the viewpoints of the commentators of the two sects in the mentioned verse and has found the root of the said difference, and the results obtained are: although the source of the said difference is the difference between the two readings (qira'at) of "ارجلکم" in the verse and its literary justification, the influence of the traditions transmitted in Sunni sources on this phenomenon should not be ignored. The witness of this claim is the statement of a group of predecessors such as Ibn Abbas, Hassan, A'krama, Sha'abi and others that anointing (mash) is obligatory, citing the verse and the acknowledgment of prominent Sunni commentators, such as Zamakhshari, Fakhr Razi, Abuhayyan, etc. In the implication of the mentioned verse according to both readings (qira'at) on the obligation of anointing (mash) and the superficial justifications are weak in legitimizing washing the feet in ablution.

Keywords: Comparative Exegesis, Verses of al-Ahkam (Jurisprudential Verses), Difference of Recitation (Qiraat), Commentators of Two Major Sects of Islam, Verse on Ablution.

*. **Date of receiving:** 07 October 2021, **Date of approval:** 28 May 2022.

1. Ph.D. Scholar, Comparative Exegesis, University of Holy Quran Sciences and Education, Qom (Corresponding Author): (bjaalvand@gmail.com)

2. Associate Professor of the Department of Quranic and Hadith Sciences, University of Holy Quran Sciences and Education; Qom (hosseiny43@yahoo.com)

3. Associate Professor of the Department of Quran Exegesis and Sciences, Al-Mustafa International University; (halavimehr5@gmail.com)



واکاوی رابطه اختلاف قرائت در تفاوت دیدگاه فریقین ذیل آیه شش سوره مائده*

بهزاد جلالوند^۱ و سید عبدالرسول حسینی زاده^۲ و حسین علوی مهر^۳

چکیده

پیروان مذاهب اسلامی در کیفیت انجام وضو اختلاف دارند. یکی از اختلافات، شستن یا مسح کردن پا است. عموم اهل سنت شستن پا و شیعه مسح آن را در وضو واجب می دانند. منشأ اختلاف در آیه شش سوره مائده است. در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی تطبیقی دیدگاه های مفسران فریقین در آیه مذکور پرداخته و اختلاف یاد شده را ریشه یابی کرده است و نتایج به دست آمده عبارت اند از: هر چند منشأ اختلاف یاد شده، اختلاف دو قرائت نصب و جر «ارجلکم» در آیه مذکور و توجیه ادبی آن می باشد، اما از تأثیر روایات منقول در منابع اهل سنت بر این پدیده نباید غافل شد. شاهد این مدعا تصریح جمعی از سلف مانند ابن عباس، حسن، عکرمه، شعبی و جز اینها به وجوب مسح با استناد به آیه و اعتراف مفسران برجسته اهل سنت، مانند زمخشری، فخر رازی و ابوحیان و... در دلالت آیه مذکور بنا به هر دو قرائت بر وجوب مسح و توجیهات ذوقی، سرد و سست در مشروعیت بخشیدن به شستن پاها در وضو است.

واژگان کلیدی: تفسیر تطبیقی، آیات الاحکام، اختلاف قرائت، مفسران فریقین، آیه وضو.

*. تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۵ و تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۳/۰۷.

۱. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم [نویسنده مسئول]؛ (bjalalvand@gmail.com).

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم؛ (hosseiny43@yahoo.com).

۳. دانشیار گروه تفسیر و علوم قرآن جامعة المصطفی ص العالمیه؛ (halavimehr5@gmail.com).

مقدمه

بخش قابل توجهی از آیات قرآن کریم را آیات الاحکام فراگرفته است. مفسران فریقین، از صدر اسلام تاکنون توجه ویژه‌ای به تفسیر این بخش از آیات قرآن، داشته‌اند و از آنجایی که تفسیر آیات الاحکام، پایه و اساس استنباط‌های فقهی می‌باشد، از اهمیت دوچندان برخوردار است. محدوده خاصی از آیات قرآن کریم، مربوط به احکام فرعی و عملی و به اصطلاح احکام فقهی است که طی دوران رسالت، بر پیامبر اسلام نازل گردید. پر واضح است این آیات نیز همچون دیگر آیات قرآن، از سوی پیامبر، صحابه و دیگر مفسران، تفسیر و تبیین شده‌اند.

بدون تردید تفسیر آیات الاحکام، از دیرباز مورد توجه مفسران فریقین قرار گرفته و ایشان با توجه به اصول و مبانی مورد پذیرش و با استفاده از دیگر مؤلفه‌های مورد نیاز برای تفسیر، به تبیین مراد الهی و استخراج معنای روشن این آیات پرداختند.

در این پژوهش، بر آنیم تا با بررسی تطبیقی تفسیر آیات الاحکام در موارد اختلافی آیه وضو (مسح پا) دریابیم که چه علل و عواملی، موجب اختلاف تفسیر فریقین، در آیه مذکور شده است؟

تفسیر آیات الاحکام، پایه و اساس استنباط‌های فقهی است، به گونه‌ای که اگر مفسری، آیه‌ای را متفاوت از مفسر دیگر، تفسیر کند، در پی آن استنباط‌های فقهی آن دو متفاوت خواهد گشت. اثرات این امر تا بدان جاست که در طول قرن‌های متمادی، مکاتب فقهی متعددی به وجود آمده است. در این پژوهش، با کشف علل اختلاف تفسیر آیات الاحکام، در آیه مورد نظر، به بررسی منشأ اصلی اختلاف در احکام خواهیم پرداخت.

در خصوص اختلاف در آیه وضو، مقالات متعددی نگاشته شده است، اما وجه تمایز پژوهش حاضر، نگاه آن در زاویه‌ای است که اختلاف در برداشت‌های فقهی را متأثر از اختلاف در قرائت و یا توجیه ترکیب نحوی آیات در آثار مفسران فریقین مورد توجه می‌دارد.

بررسی تطبیقی تفسیر آیات الاحکام، باتکیه بر آراء مفسران فریقین، در جهت کشف علل اختلاف تفسیر صورت می‌گیرد. در اینجا دیدگاه تفسیری شیعه و اهل سنت، ذیل آیه وضو (مسح پا) مطرح شده است، سپس به بیان علل اختلاف تفسیر پرداخته می‌شود.

لازم به ذکر است آنچه تاکنون به عنوان علل اختلاف تفسیر، از سوی برخی از محققان بیان گردیده عبارت‌اند از: اختلاف قرائات، اختلاف در روایات مورد استناد، اختلاف وجوه اعراب، احتمال منسوخ بودن آیات، احتمال عموم و خصوص، احتمال حقیقت و مجاز، احتمال اطلاق و تقیید، احتمال

تقدیم و تأخیر کلام، احتمال چند معنا برای یک لفظ، احتمال زیادت در حروف کلمه، (زغلول، ۱۴۲۹: ۱۵۹) و... که این نتایج جدای از شیعه یا سنی بودن تفاسیر و مفسران به دست آمده است. در این بخش از پژوهش، با بررسی تفاسیر فریقین، میزان تأثیر این عوامل و دیگر مؤلفه‌های مؤثر، در اختلاف تفسیر آیات الاحکام، معلوم می‌گردد.

مراد از این تطبیق، مقایسه بین دو مکتب از میان مکاتب و یا روش‌های گوناگون تفسیری (مانند روش ادبی، روایی، کلامی) نیست، بلکه بررسی تطبیقی آیات فارغ از روش‌ها و مکاتب گوناگون آن تنها بر اساس دو دیدگاه شیعی و اهل سنت است.

آیه وضو

درباره تاریخ نزول آیه وضو، در تاریخ قرآن رامیار چنین آمده است: «آیه وضو از جمله آیات مدنی است که حدود سال یازدهم هجرت نازل شده است». در بیان چگونگی نزول این آیه شریفه و وجود حکم وضو، اجماع بر این است که حکم وضو از همان ابتدا جاری بوده اما آیه مربوطه، بعد از تشریع حکم، نازل شده است. بدین معنا که ابتدا حکم مربوط به چگونگی انجام وضو اعلام گردید، اما آیه شریفه سوره مائده که بیانگر احکام می‌باشد، پس از آن نازل شد (نزول پس از حکم) (رامیار، ۱۳۸۵: ۲۰۹). سوره مائده مدنی است، آیه وضو نیز جزء این سوره است (معرفت، ۱۳۸۵: ۸۵). دکتر حجتی ترتیب نزول آن را ۱۱۲ می‌داند در حالی که در ترتیب مصحف، سوره پنجم است (حجتی، ۱۳۸۲: ۴۰۲). بدین ترتیب آیه وضو مدنی است و با توجه به ترتیب نزول آن، مسلمانان قبل از نزول این سوره موظف به خواندن نماز و انجام وضو بودند، بنابراین نظر رامیار صحیح است.

در روایات و سیره نیز، بر این امر صحه می‌گذارند که نماز و وضو از همان آغاز بعثت، تشریع شده بود و حضرت رسول اکرم ﷺ به همراه حضرت علی (علیه السلام) و خدیجه؟س؟، در روزهای نخست بعثت، نماز می‌گزارند (مدرسی یزدی، ۱۳۸۱: ۱۵۴). همچنین آن حضرت چگونگی انجام وضو را به اصحاب خویش تعلیم می‌فرمودند، بدین معنی که در حضور جمع، وضو ساخته و به آنان دستور می‌داد چنان‌که من وضو می‌گیرم، وضو بگیرید و این وضویی است که نماز جز با آن پذیرفته نمی‌شود (خزائلی، ۱۳۶۱: ۳۱۹). به هر حال وضو به عنوان شرط بسیاری از عبادات محسوب می‌شود که در تعریف آن گفته شده: «طهاره تتعلق بالوجه والیدین والرأس والرجلین؛ وضو طهارتی است که متعلق به صورت، دستان، پاها و سر می‌شود» (کنعان، ۱۴۲۰: ۹۳۸) و انجام آن برای نماز، طواف و مس مصحف و... واجب و برای برخی از عبادات همچون رفتن به مسجد، زیارت و خواندن نماز میت و... مستحب است.



در این بخش به بررسی تفسیر فرازهای آیه وضو، از دیدگاه مفسران شیعه و اهل سنت می‌پردازیم، حکم وضو از آیه شش سوره مائده استنباط می‌شود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا...» (مائده: ۶)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز بر می‌خیزید، پس چهره‌هایتان و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید؛ و سرهایتان و پاهایتان را تا دو مفصل [یا برآمدگی روی پاها] مسح کنید. و اگر جُنُب هستید، پس (با غسل کردن خود را) پاک کنید. و اگر بیمارید یا در مسافرتید [و] یا یکی از شما، از مکان پست (دست‌شویی) آمد، یا با زنان تماس (جنسی) داشتید، و ابی (برای وضو یا غسل) نیافتید، پس بر زمین پاک [نیکو] تیمم کنید؛ و از آن، بر چهره‌ها و دست‌هایتان بکشید. خدا نمی‌خواهد، تا بر شما هیچ تنگ بگیرد، و لیکن می‌خواهد، تا شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید؛ تا شاید شما سپاسگزاری کنید.

۱. تحلیل واژگان

در این بخش ابتدا واژگان کلیدی آیه موردنظر را از نظر لغت‌شناسان بررسی می‌کنیم، تا در بخش تفسیری با تحلیل بیشتر مشخص گردد که اختلاف در تفسیر آیات الاحکام متأثر از معنای واژه می‌باشد. «قمتُم»: این واژه برگرفته از «قوم - قام» می‌باشد. قیام ضد نشستن است و در صیغه‌های قام، یقوم، قوماً و قامه، آمده... و معنی قیام: عزم و اراده و ثبوت و دوام می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲: ۴۶۰). بدین ترتیب «قیام» مصدر است و به معانی «برخاستن»، «بلند شدن»، «توقف»، «ثبوت و دوام»، «عزم و اراده» آمده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۹۰).

طریحی در معنای «اقام الصلاة» (اسراء: ۷۸) می‌گوید: اقام الصلاة یعنی: تعدیل ارکان نماز و محافظت بر نماز از اینکه در افعال آن تباهی ایجاد شود (طریحی، ۱۳۵۷، ج ۶: ۱۴۲) و گفته شده اقام الصلاة به معنای مواظبت بر آن است.

«فاغسلوا»: از ریشه غسل، ابن‌منظور آن را شستن چیزی. معنا کرده است. غسل مصدر و غُسل اسم آن برگرفته از اغتسال می‌باشد. و غُسل: شستن تمام جسم است و (المغسول) چیز شسته‌شده که جمع آن غُسلی و غُسلًا است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۴۹۴/۱۱) و در کتاب العین آمده؛ غُسل، آب کمی است که به‌وسیله آن شسته می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳۷۷/۴) مانند اُکل برای چیزی که خورده می‌شود. در هر صورت واژه «غسل» به معنای «آب» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۶۰۷/۴) «پاک‌کردن چیزی به‌وسیله آب» و «شستن» (طریحی، ۱۳۵۷: ۴۳۴/۵) استعمال شده است.

«مرافق»: جمع «مرفق» مأخوذ از «رفق» است به معنی آرنج و تکیه‌گاه. «مرفق» به کسر فاء و فتح میم و بالعکس دو واژه‌اند، به معنی تکیه کردن و استفاده بردن (طریحی، ۱۳۵۷: ۷۰/۵؛ ر.ک: فراهیدی، ۱۴۱۰: ۶۰۷/۴) در التحقیق نیز چنین آمده است: مرفق اسم آلت است و وسیله آسایش و استراحت برای تکیه دادن بر آن و زمانی به صیغه اسم مکان گفته شود، پس آن محل آرنج و نرمی است در اتصال دو استخوان (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۸۵/۴)

در لسان العرب ذیل این واژه چنین نوشته شده است: «الرِّفْقُ: ضد العنْف. رفق بالامر له وعلیه يرفق رفقا ورفق يرفق ورفق: لطف. الرفق و المرفق و المرفق و المرفق: ما استعين به، وقد ترفقه و ارتفق» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱۸/۱۰) که در این صورت «رفق» را به معنی لطف و ضد عنف گرفته است «مرفق» به آنچه که از آن کمک گرفته می‌شود و بدان تکیه می‌شود، اطلاق می‌گردد.

در آیه شریفه «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ...» (مائده: ۶) مفهوم ید از جهت حد و اندازه و انتهایش به شکل مجمل آمده است که با «الی المرافق» مقید شد تا رفع ابهام شود - برخلاف وجه که مفهوم آن معلوم است - و مشخص گردد که دست تا آرنج است.

«کعبین»: کعبین جمع «کعب» است که در بیان معنای واژه فوق چنین گفته شده: «الکعب: کل مفصل للعظام» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۷۱۷/۱)، یعنی کعب: هر مفصل استخوان را گویند. و «الکعب الرجل: العظم الذي عند ملتقى القدم والساق» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱۲)؛ استخوانی که بین پا و ساق باشد را برآمدگی پا گویند.

برخی مفسران بر آن‌اند که مراد از «کعبین» دو استخوان ساق‌هاست، یعنی دو قوزک ساق‌ها که در انتهای استخوان ساق و در مفصل ساق و پا هستند (طوسی، ۱۳۹۰: ۶۲/۲). که در بخش تفسیری، بیشتر به معنای تفسیری آن اشاره می‌گردد.

۲. وجوه قرائات

تأثیر مستقیم قرائات بر تنوع و چگونگی تفسیر قرآن غیرقابل انکار است، به گونه‌ای که اگر نوع قرائت عوض شود، تفسیر مربوطه و حکم مستنبط از آن نیز متفاوت خواهد گشت. در آیه وضو اختلاف قرائت در مورد عبارت «وارجلكم الى الكعبين» است.

نافع، ابن عامر، یعقوب، کسائی، حفص، اعشى، از ابی‌بکر از عاصم عبارت «وارجلكم» را با نصب قرائت کرده‌اند (الطبرسی، ۱۴۱۵: ۲۸۱/۳؛ الصابونی، ۱۹۳۱: ۵۳۲/۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۴/۲؛ اندلسی، ۱۴۲۰: ۱۹۱/۴). ابن‌کثیر، ابوعمر، حمزه، عکرمه، شعبی عبارت موردنظر را به جر قرائت کردند که بر اساس این قرائت وجوب مسح پا چون مسح سر لازم می‌شود. چراکه در این صورت واژه «ارجلكم» بر عبارت «برؤوسکم» عطف شده است (الطوسی، ۱۴۰۹: ۴۴۷/۳)

اما کسی که با نصب قرائت کرده عامل را «اغسلوا» قرار داده، و فرض را بر این گرفته که شستن مخصوص پاست بدون اینکه مسحی صورت گیرد. ابن عربی می گوید: همه علماء بر وجوب شستن اتفاق نظر دارند، ولی طبری قرائت جرّ «ارجلکم» را معتقد است؛ از این رو مسح پا را کافی می داند (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸۶/۶)

البته اختلاف قرائت دیگری نیز در آیه است بدین صورت که حمزه، کسایی و خلف «لامستم النساء» را بدون الف قرائت کرده اند و بقیه قراء همراه با الف خوانده اند (الطوسی، ۱۴۰۹: ۴۴۷/۳) در کتاب های اعراب القرآن در توجیه اعراب دو قرائت «ارجلکم» گفته شده است: «اگر عبارت «وارجلکم الی الکعبین» به نصب قرائت شود، بر «وجوه» و «ایدی» معطوف می باشد یعنی فاعسلوا و جوهکم و ایدیکم و ارجلکم. ولی در قرائت نصب احتمال عطف «ارجلکم» بر محل «برؤوسکم» نیز مطرح شده است که در این صورت مسح پاها واجب می باشد. البته برخی اعراب القرآن های اهل سنت، وجه اول را به دو دلیل ترجیح داده اند. الف. تأیید آن با سنت؛ ب. در وجه اول «ارجلکم» عطف بر لفظ «وجوهکم» شده است و عطف بر لفظ قوی تر است.

قرائت به جرّ نیز مشهور است که در آن دو وجه وجود دارد:

۱. یکی آن که در اعراب به «رئوس» معطوف است ولی حکم آن مختلف است که در این صورت سر مسح می شود و پاها شسته می شود، آن چنان که وقتی گفته می شود من به فلانی آب و نی دادم، یعنی به او نی دادم و آب نوشاندم، که در آیه نیز این چنین است که عطف جامع همان تطهیر است که عطف شده اند هر چند به دو حکم متفاوت (یعنی یکی به مسح و یکی به غسل) یعنی «فامسحوا برووسکم و اغسلوا بارجلکم».

۲. وجه دوم این که «ارجل» مجرور به حرف جر محذوف است و تقدیرش این است «و افعلوا بأرجلکم غسلا» و در توجیه این اعراب گفته اند این اعراب از جهت لغت و قواعد عربی روا می باشد و شواهدی نیز دارد. افزون بر اینکه محدود شدن «ارجلکم» به «الی الکعبین» نیز آن را تأیید می کند زیرا شستن دست ها نیز محدود به الی المرافق شده برخلاف مسح سر که محدود نیست (الصفافی، ۱۴۱۸: ۲۸۹/۶) البته این توجیه در اعراب اشکال دارد که بعداً به آن می پردازیم و پر واضح است که بر اساس پیش فرض وجوب شستن پاها در وضو تبیین شده است. معربین در توجیه قرائت جرّ «ارجلکم» تصریح کرده اند که در این صورت «ارجلکم» عطف بر «رؤوسکم» می باشد یعنی «و امسحوا بارجلکم الی الکعبین» (درویش، ۱۴۱۵: ۴۱۹/۲) از همین جا بود که مسلمانان در شستن و مسح پا در وضو اختلاف کردند، به گونه ای که اکثر اهل سنت شستن پا را واجب دانستند و امامیه، مسح پا را واجب

می‌دانند. همان طور که مشاهده شد معنای هر عبارت قرآنی با توجه به نوع قرائت تغییر می‌یابد و به تبع آن تفسیر و برداشت فقهی از آیه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به هر روی مادر ادامه به بررسی این اختلاف می‌پردازیم:

۳. مسح پا

چهارمین عمل وضو که در آیه شریفه بدان اشاره شده، مسح پاست (از نظر اهل سنت شستن پا)؛ می‌فرماید: «و ارجلکم الی الکعبین». «کعب» در لغت، به معنی برآمدگی و بلندی است، برخی نیز استخوان برآمده روی پا را کعب می‌گویند. همچنین گفته شده استخوانی است که در دو طرف پا در مفصل قدم و ساق قرار دارد. در اینجا ابتدا اقوال تفسیری شیعه و سپس نظرات مفسران اهل سنت را بیان می‌کنیم و در پایان به بررسی علل اختلاف تفسیر در آیه مورد بحث می‌پردازیم:

۱-۳ دیدگاه تفسیری شیعه

اجماع فقها و مفسران امامیه بر وجوب مسح پاهاست (طبرسی، ۱۴۱۵: ۲۸۴/۳؛ جرجانی، ۱۳۶۲: ۲۵/۱؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۲۳/۳)، این حکم بدان سبب است که «ارجلکم»، معطوف به «رؤوسکم» می‌باشد و همان گونه که مسح سر واجب است، مسح پا نیز واجب است. به باور بیشتر دانشمندان مذهب اهل بیت (ع) تنها مسح نمودن دو پا واجب است. انبوهی از یاران پیامبر (ص) و تابعین مانند انس، ابن عباس، ابی العالیه و دیگران نیز بر این باور بودند که تنها مسح پاها در وضو واجب است.

آنچه از ائمه (ع) در موضوع مسح پا نقل شده، زیاد است که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم: «روی الحسین بن سعید الاهوازی عن فضاله، عن حماد بن عثمان، عن غالب بن هذیل، قال: سألت ابا جعفر (ع) عن المسح علی الرجلین، فقال هو الذی نزل به جبرائیل و عنه عن احمد بن محمد قال: سألت ابا الحسن موسی بن جعفر (ع) عن المسح علی القدمین کیف هو؟ فوضع بکفه علی الاصابع ثم مسحهما الی الکعبین. فقلت له: لو ان رجلا قال باصبعین من اصابعه هكذا الی الکعبین؟ قال لا الا بکفه کلها» (طبرسی، ۱۴۱۵: ۲۸۵/۳؛ طوسی، ۱۳۹۰: ۶۲/۲)

شیخ طوسی در تفسیر این فراز چنین می‌نویسد: ارجلکم بر رؤوس عطف شده و کسی که به جر بخواند، معتقد به وجوب مسح پاهاست همانند وجوب مسح سر و کسی که به نصب بخواند، آن را معطوف بر محل رؤوس می‌داند چون محل آن نصب است و «باء» حرف جرّ در «برؤوسکم» صرفاً برای تبیض است، بنابراین در هر دو قرائت مسح پاها واجب است و به نظر ما از سرانگشتان تا برآمدگی پا (طوسی، ۱۴۰۹: ۴۵۲/۳).

ایشان در ادامه برخی از روایات دال بر وجوب مسح را از منابع اهل سنت نقل می‌کند، از جمله (قال عكرمه عن ابن عباس: الوضوء غسلة و مسحان) و (قال عكرمه ليس على الرجلين غسل انما فيهما المسح) (همان: ۴۵۲) (برای دیدن این روایات و بررسی فقه الحدیث آنها رجوع شود: فتاحی زاده، ۱۳۸۵: ۳۹).

بنابراین از نظر شیعه «ارجلکم» معطوف بر «رووس» است نه ایدی، و مسح پا همانند مسح سرکافی است (راوندی، ۱۴۰۵: ۲۰؛ حر العاملی، ۱۴۰۳: ۱۰۷/۱).

دلایل عدم جواز عطف «ارجلکم» بر «ایدی»

۱. عطف ارجل بر ایدی، برخلاف فصاحت است، زیرا بین «ایدی» و «ارجل» فاصله است که این کار علاوه بر اینکه مستند قابل قبولی از قواعد ادبیات عرب ندارد، مخالف قواعد و فصاحت قرآن است (ابن حزم، بی تا: ۵۶/۱) و جایز نیست و عرب جز در اشعار بدین گونه نمی‌گوید که بی شک قرآن کتاب شعر نیست. اگر کسی هم فاصله انداختن را جایز بداند؛ (ابن مالک، ۵۱۴/۱) فاصله انداختن با مفرد (چه رسد به جمله) بی تردید خلاف اصل است (ابن هشام، بی تا: ۳۴۹/۱).

۲. عطف بر «ایدی» مستلزم این است که هریک از دو قرائت، معنایی متفاوت از دیگری داشته باشد، بنا بر قرائت نصب، غسل (شستن) واجب باشد و بنا بر قرائت جر، مسح کردن؛ در حالی که در عطف بر محلّ رؤوس معنای آیه در هر دو قرائت هماهنگ و یکی می‌باشد (مغنیه، ۱۴۰۲: ۲۴/۳).

بدین ترتیب مفسران شیعه با توجه به ظاهر آیه (اعراب، قرائت) و روایات وارده از معصومین (علیهم السلام)، حکم وجوب مسح پا را استنباط کردند (رجوع شود به تفاسیر تبیان، مجمع البیان و فقه القرآن ذیل آیه). غالب روایات مورد استناد مفسران (بحرانی، ۱۴۱۵: ۲۵۸/۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۸/۱) در کتب اربعه (بابویه قمی، ۱۳۹۰: ۲۴/۱؛ طوسی، ۱۴۰۹: ۷/۱) حدیثی ذکر شده است، برای نمونه به یک مورد اشاره می‌شود؛ کلینی در باب طهاره در فروع کافی می‌نویسد: «عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا (علیه السلام) قال سألته: عن المسح على القدمين كيف هو؟ فوضع كفه على الأصابع فمسحها إلى الكعبين ظاهر القدم، فقلت: جعلت فداك لو أن رجلا قال ياصبعين من أصابعه هكذا؟ فقال: لا إلا بكفه» (کلینی، ۱۳۵۰: ۲۹/۳).

۱. ابن مالک در شرح کافیة شافیه (ج ۱، ص ۵۱۴) گفته است که اگر فاصل اجنبی محض نباشد، نیکوست، «من الفصل بما ليس أجنبيا محضا الفصل (وَأَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ) بين الأيدي والأرجل؛ لأن المجموع عمل واحد قصد الإعلام بترتيبه فحسن»؛ اما این صحیح نیست؛ چرا که اولاً بین اجنبی محض و غیر محض تفاوتی نیست و هر دو اجنبی هستند و ایجاد فاصل بین متعاطفین به اجنبی، قبیح است؛ ثانیاً واحد بودن مجموعه عمل، اجنبی بودن فاصل را از بین نمی‌برد و نمی‌تواند موجب جواز فصل به اجنبی بین معطوف و معطوف علیه شود؛ آن هم يك جمله کامل؛ ثالثاً قول ابن مالک شاذ و برخلاف مشهور اهل ادب است.

۲-۳. دیدگاه تفسیری اهل سنت

اجماع فرق چهارگانه اهل سنت، بر این است که شستن پاها در وضو واجب است، و ابتدا باید پای راست و سپس پای چپ را شست (مغنیه، ۱۴۰۲: ۳۷). مستند این گروه به نوع قرائت «ارجلکم» بر می‌گردد که جمع زیادی آن را به نصب خوانده‌اند؛ زیرا در این قرائت «ارجلکم» را عطف بر «ایدی» و عامل آن را «اغسلوا» و در نتیجه شستن پاها را واجب دانسته‌اند. (اغسلوا وجوهکم و ایدیکم و ارجلکم) (قرطبی، ۱۳۶۴: ۹۲-۹۳) و در قرائت جرّ باوجود ظهور آیه در وجوب مسح پاها، در توجیه وجوب غسل، سبب جرّ «ارجلکم» را در این قرائت مجاورت با «رؤوس» دانسته‌اند نه عطف بر آن (زحیلی، ۱۴۱۱: ۱۰۶/۶) و در نتیجه غسل را واجب دانسته‌اند. البته این گروه افزون بر استدلال به آیه به فعل نبی ﷺ، صحابه و تابعان (روایات) نیز استناد کرده‌اند.

فخر رازی در تفسیر آیه ضمن اشاره به دیدگاه‌های مختلف ازجمله دیدگاه شیعه در وجوب مسح پا، دیدگاه طرفداران شستن پاها در وضو در توجیه اعراب آیه در هر دو قرائت نصب و جرّ «ارجلکم» را نقد می‌کند. او در ادامه می‌گوید: قرائت جرّ مقتضی آن است که «ارجل» به «رؤوس» عطف شده و همان طور که مسح سر واجب است، در پاها نیز مسح واجب باشد. وی کسر بر جوار را باطل می‌داند؛ زیرا کسر بر جوار برای ضرورت فقط در شعر به کار می‌رود و کلام خدا از آن منزّه است، افزون بر اینکه کسر علی الجوار در جایی است که ایمن از اشتباه باشد که در اینجا چنین نیست. و نیز جرّ به جوار در جایی است که جمله بدون حرف عطف باشد و جرّ به جوار با حرف عطف در کلام عرب وجود ندارد. فخر رازی هرچند بنا به قرائت نصب «ارجلکم» می‌گوید: احتمال اینکه عامل «ارجلکم» «فاغسلوا» یا «امسحوا» باشد هر دو وجود دارد، ولی احتمال دوم ترجیح دارد؛ زیرا هر گاه دو عامل در عمل به معمول واحد اجتماع کنند، عمل کردن عامل نزدیک‌تر که در این جا «امسحوا» است ترجیح دارد. البته وی در نهایت با این استدلال که اخبار زیادی بر وجوب غسل وارد شده و غسل (شستن) نیز مشتمل بر مسح می‌باشد، می‌گوید: شستن پاها ترجیح دارد و نزدیک به احتیاط است. ضمن اینکه پاها، به کعبین محدود شده و محدودیت در این آیه در شستن است نه در مسح (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۳۰۶/۱۱-۳۰۵). البته به جز فخر رازی برخی دیگر از مفسران اهل سنت نیز تأکید کرده‌اند که مقتضای آیه در پاها مسح واجب است نه غسل (حدائق الروح و الریحان ذیل آیه)

به هر روی بیشتر مفسران اهل سنت، با استناد به قرائت نصب و توجیه اعراب قرائت جرّ، شستن پاها در وضو را واجب می‌دانند و در تأیید نظر خویش به روایاتی از رسول خدا ﷺ استناد می‌کنند.

زمخشری با استناد به قرائت نصب «ارجلکم» شستن پاها را واجب می‌شمارد. وی معتقد است قرائت جرّ «ارجلکم» نیز دلیل بر وجوب مسح نیست؛ زیرا در این قرائت هر چند عامل «ارجلکم» «امسحوا» است و عطف بر «رؤوس» شده است، ولی شستن پاها واجب است؛ زیرا غرض از این عطف تأکید بر پرهیز از اسراف و رعایت اعتدال در مصرف آب است. او در تفسیر این فراز چنین می‌نویسد: گروهی ارجلکم را به نصب خوانده‌اند که بر شستن پاها دلالت دارد. اما قرائت جر و حکم مسح چگونه است؟ می‌گوییم: پاها در میان اعضاء سه‌گانه قابل شست‌وشو، با ریختن آب بر آن‌ها، شسته می‌شود که در این صورت در معرض اسراف آب است؛ لذا بر رؤوس عطف شده است تا هشداری باشد به اسراف در زیادروی در مصرف آب، نه از جهت اینکه باید مسح شود. افزون بر این با توجه به اینکه «ارجلکم» به (الی الکعبین) محدود شده و این محدودیت در وضو در اعضائی آمده است که شسته می‌شود و این گمان قوی ایجاد می‌کند که پاها نیز باید شسته شود. علاوه بر اینکه شستن همراه با احتیاط است. وعلی؟ فرمود: ویل للأعقاب من النار. وقتی مردم شنیدند آن را شستند و مالش دادند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۶۱۱/۱) بنابراین زمخشری نیز با استناد به آیه و تحلیل آن برابر با دیدگاهش و تأیید آن با روایات، شستن پا را در وضو واجب می‌داند.

محمدعلی سائیس نیز مانند زمخشری قرائت نصب (ارجلکم) را دلیلی بر وجوب غسل پا دانسته و عمل پیامبر ص و صحابه در زمان آن حضرت و بعد از آن حضرت را دلیلی بر آن گرفته است و در توجیه قرائت جر، علت جر «ارجلکم» را در این قرائت جر به جوار می‌داند و فایده آن را رعایت اعتدال در مصرف آب و پرهیز از اسراف معرفی می‌کند (سائیس، بی‌تا، ۱۷۵/۱).

قرطبی بعد از بیان قرائات مختلف آیه، چنین می‌نویسد: کسانی که (ارجلکم) را به نصب قرائت کرده‌اند عامل آن را «اغسلوا» قرار داده است و در نتیجه شستن پاها را در وضو واجب دانسته است، نه مسح آن‌ها و این نظر همه علماست. و از فعل پیامبر نیز ثابت شده و نیز از سخن آن حضرت در بیش از یک حدیث زمانی که آن حضرت (قومی را دید که وضو می‌گرفتند و پاشنه‌های پاهایشان آشکار بود) یعنی نشسته بودند). پس آن حضرت با صدای بلند ندا داد: وای بر شما از پاشنه‌هایتان از آتش، وضو را کامل کنید - و آب را به همه اعضاء آن برسانید - افزون بر اینکه خدا پاها را با «الی الکعبین» محدود کرده است چنانچه دست‌ها را با «الی المرافق» محدود کرده است و این دلالت بر وجوب شستن پاها دارد (قرطبی، ۱۳۶۴: ۹۱/۶؛ در خصوص حدیث ویل للأعقاب ر.ک: بخاری، بی‌تا، ۵۲/۱).

با این توصیف قرطبی با قرائت نصب و عامل قرار دادن «اغسلوا»، شستن پا را واجب دانسته و از طرفی با تمسک به سیره و روایت پیامبر ﷺ و نیز محدود شدن پاها با «الی الکعبین» دیدگاه خویش را تقویت کرده است.



قرطبی همچنین لفظ مسح را مشترک بین معنای مسح و غسل دانسته و در این راستا روایات، ادبیات و کلام عرب را شاهد و تأییدی بر دیدگاه خویش قرار داده است: «فان لفظ المسح مشترک یطلق بمعنی المسح و یطلق بمعنی الغسل؛ قال الهروی: اخبرنا الازهری اخبرنا ابوبکر محمد بن عثمان بن سعید الداری عن ابی حاتم عن الی زید انصاری قال: المسح فی کلام العرب یکون غسلا و یکون مسحاً و منه یقال اذا توضأ فغسل اعضاءه قد تمسح» (همان: ۹۲).

به هر روی از دیدگاه‌های یاد شده از بزرگان اهل سنت روشن می‌شود آنها با پذیرش عطف «ارجلکم» بر «وجوهکم» (سایس، بی‌تا، ۱/۱۷۵). و با استناد به سیره و روایات پیامبر ﷺ و عمل صحابه و تابعان مانند ابن عباس، ابن مسعود، عکرمه، مجاهد، حسن، ابراهیم، ضحاک و... قائل به وجوب شستن پا در وضو هستند (ابن کثیر دمشقی، بی‌تا، ۴۰؛ ر.ک: زحیلی، ۱۴۱۱: ۱۰۶/۶).

همان طور که گفتیم اکثر روایات مورد استناد به نقل از صحاح سته، در جهت تأیید نظر مفسران، ذیل آیات نقل شده که برای نمونه، روایتی از صحیح مسلم ذکر می‌کنیم: «حدَّثني محمد بن الصباح. حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ بْنِ عَاصِمٍ الْأَنْصَارِيِّ (و كَانَتْ لَهُ صُحْبَةٌ) قَالَ: قِيلَ لَهُ: تَوَضَّأَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَعَا يَأْنَاءَ. فَأَكْفَأَ مِنْهَا عَلَى يَدَيْهِ. فَغَسَلَهُمَا ثَلَاثًا. ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَاسْتَخْرَجَهَا. فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ مِنْ كَفِّ وَاحِدَةٍ. فَفَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثًا. ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَاسْتَخْرَجَهَا فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا. ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَاسْتَخْرَجَهَا فَغَسَلَ يَدَيْهِ إِلَى الْمَرْفِقَيْنِ، مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ. ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَاسْتَخْرَجَهَا فَمَسَحَ بِرَأْسِهِ. فَأَقْبَلَ وَبَيَّيْدَهُ وَأَدْبَرَ. ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ. ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (مسلم، بی‌تا، ۱/۲۱۰). این روایت در جهت بیان حکم شستن پا در وضو، مورد استناد اکثر مفسران اهل سنت است.

۳-۳. عوامل اختلاف تفسیر

آنچه به عنوان عوامل اختلاف تفسیر در آیه وضو (مسح پا)، می‌توان بیان کرد در بخش قرائات، روایات، نوع اعراب جمله، واژگان می‌باشد که در ادامه به بیان و توضیح آن می‌پردازیم:

الف. اختلاف قرائات

یکی از عوامل اختلاف مفسران در تفسیر آیه مورد بحث، ناشی از نوع قرائت است. به گونه‌ای که هر تفسیری، بر اساس نوعی از قرائت ارائه می‌گردد. اختلاف قرائت نه تنها در این آیه، بلکه در برخی دیگر از آیات نیز موجب اختلاف در تفسیر و استنباط فقهی از آیه شده است برای نمونه در آیه ۴۳ سوره نساء اختلاف در قرائت «لا مستم» و «المستم» سبب اختلاف در برداشت فقهی از آیه شده است (زغلول، ۱۴۲۰: ۱۶۰).

و در آیه وضو ما شاهد این امر هستیم که واژه «ارجلکم» به دو نوع از قرائت منصوب، مجرور، قرائت شده است.

همان طور که اشاره شد افرادی مثل کسایی، نافع، یعقوب، حفص و ابن عامر قرائت نصب را برگزیده‌اند و دیگران قرائت به جر (خفض) را. مفسران در توجیه این قرائت اختلاف نظر داشته لذا در کیفیت طهارت استنباط‌های مختلف دارند که بر چهار وجه می‌باشد:

۱. وجوب شستن پا در وضو و عدم جواز اکتفاء به مسح که عموم اهل سنت این حکم را پذیرفته‌اند (قرطبی، ۱۳۶۴: ۹۱/۶؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۳۲/۲؛ بغدادی، ۱۴۱۵: ۱۸/۲).

۲. وجوب مسح پا در وضو که آن را ابن عباس، انس، عکرمه، شعبی، قتاده، و... نقل کرده‌اند و از امام باقر؟ و سایر امامان اهل بیت (علیهم السلام) نیز گزارش شده است و این همان عقیده امامیه شیعی می‌باشد (طبرسی، ۱۴۱۵: ۲۸۱/۳).

۳. وجوب جمع بین غسل و مسح (شستن و مسح کردن) که ناصرالحق و داودبن علی از علمای زیدیه چنین نظری دارند (همان).

۴. تخییر بین غسل و مسح که از حسن بصری و طبری و جبائی گزارش شده است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۲۸/۱۱).

البته همان طور که اشاره شد عامل اصلی اختلاف، در توجیه دو قرائتی است که در باب قرائت «ارجلکم» وارد است؛

گروه، اول می‌گویند: قرائت نصب دلالت بر وجوب شستن پاها دارد. چون بر اساس این قرائت «ارجلکم» معطوف بر وجوه و ایدی است، یعنی «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و ارجلکم الی الکعبین». اما اصحاب این سخن، در توجیه قرائت دوم که به خفض است، اختلاف دارند و خود بر چند دسته‌اند:

۱. آنچه زمخشری بدان معتقد بوده و کسانی همچون نسفی از آن تبعیت کرده‌اند و آن اینکه قرائت جر برای تنبیه و هشدار دادن بر وجوب میانه‌روی در ریختن آب بر پا اشاره دارد چراکه پا محل اسراف آب است پس عطف شده بر ممسوح برای تنبیه به این امر مهم (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۹۹/۱).

۲. گروه دیگر می‌گویند: قرائت (جر) احتمال دارد بر مسح دلالت کند بنا بر عطف بر لفظ «روؤس» و احتمال دارد بر غسل دلالت کند؛ بنا بر عطف بر «وجوه و ایدی» و قوت دو احتمال در آیه به یک اندازه می‌باشد؛ بنابر این وجوب غسل یا مسح در آیه به شکل مجمل آمده و بیان این اجمال در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاها را در وضو می‌شستند و به دیگران نیز دستور می‌دادند پاها را بشویند (کان یغسل رجلیه و یأمر بغسل الارجل) و این سنت و شیوه عمل دلالت دارد بر اینکه مقصود شستن است نه مسح کردن (جصاص، ۱۴۰۵: ۴۸۸/۲).

۳. برخی با تمسک به لغت و ادبیات عرب بر این باورند که «مَسَح» در کلام عرب به معنی «غسل» نیز آمده است. چنان که قرطبی از ابو زید انصاری نقل می کند: المسح فی کلام العرب یکون غسلا و یکون مسحاً و منه یقال للرجل اذا اتوضأ فغسل اعضاؤه «قد تمسح». قرطبی در ادامه می افزاید: زمانی که به نقل از کلام عرب ثابت شد مسح به معنی غسل است، پس سخن کسی که می گوید مراد از قرائت خفض، غسل (شستن) است ترجیح دارد؛ زیرا احادیث زیادی به نقل از انمه نقل گردیده که بر شستن پا دلالت دارد. یعنی این گروه علاوه بر تمسک به ادبیات عرب، به احادیث نیز استناد می کنند، تا ثابت کنند مراد از مسح، غسل است (قرطبی، ۱۳۶۴: ۹۲/۶) و ارجحیت غسل در قرائت خفض را اثبات کنند.

۴. گفته شده دو قرائت مثل دو آیه است که قرائت نصب، غسل را واجب می داند و آن زمانی است که کفش نپوشیده باشد و قرائت جر، مسح را واجب می کند (و آن زمانی است که کفش پوشیده باشد) قرطبی این کلام را صحیح دانسته و آن را به ابن عربی نسبت می دهد (همان: ۹۳/۶؛ ابن عربی، ۱۴۰۸: ۷۲/۲).

۵. وجه دیگری که برای این بخش ارائه شده این است که «ارجلکم» از جهت لفظ بر «روسکم» معطوف گشته نه از جهت معنی و این خود بر شستن دلالت دارد و آن خفض للجوار است که عرب این گونه عمل می کند در قرآن نیز آمده است «ذو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ» (بروج: ۱۵)

گروه دوم که قائل بر وجوب مسح اند، قرائت دیگر را این گونه توجیه می کنند: قرائت خفض وجوب مسح را می رساند برای آنکه در آیه «ارجل» بر «روؤس» عطف شده و مسح سر بالاجماع واجب است و تالی تلو آن وجوب مسح ارجل است. اما قرائت نصب دلالت بر مسح دارد و آن از این جهت است که ارجلکم معطوف بر محل رؤوسکم می باشد نه بر لفظ آن و وجوب مسح با تقدیر «وامسحوا ارجلکم» است و این همان قول و عقیده شیعه و جمعی دیگر است.

ابوحیان نیز این رأی را پذیرفته اما دیدگاهش را نسبت به شستن پاها بیان نمی کند و توجیه دو قرائت که دلالت بر وجوب شستن داشته و قائل به قول جر بر جوار هستند، ضعیف دانسته است (اندلسی، ۱۴۲۰: ۱۹۰/۴).

باوجود این برخی بعید دانسته اند، ابوحیان قائل به وجوب مسح باشد، آنان وجود روایات متواتر منقول از پیامبر را دلیل این امر دانسته و می گویند چه بسا مذهب مسح باشد بنا بر نص قرآن، اما غسل بر اساس سنت ثابت شده و سنت، قرآن را نسخ کرده است (الهوری، ۱۴۲۲: ۱۳۸). اما این توجیه بی اساس بوده و قابل قبول نیست.

نتیجه آنکه قرآن کریم به صراحت مسح سر را مطرح نموده است و از «ب» در بروسکم، مسح برخی از سر استفاده می شود و اما در مسح پا باید گفت: واژه «ارجلکم» هم به جرّ و هم به نصب قرائت شده است. نافع، ابن عامر و عاصم مطابق روایتی که حفص از او دارد به نصب خوانده است، ابن کثیر، حمزه، ابن عمرو و عاصم مطابق روایتی که ابوبکر از وی دارد به جر خوانده است. اگر به جر خوانده شود «ارجل» عطف بر «بروسکم» است و مطابق این قرائت مسح پا چون مسح سر لازم می شود. ولی اگر به نصب خوانده شود، دو حالت می توان تصور کرد که عبارت اند از:

۱. عطف ارجلکم بر ایدیکم، در این صورت شستن پا لازم می شود.
۲. عطف ارجلکم بر محل بروسکم چون هر چند رؤوسکم به وسیله «ب» مجرور شده اما بنا بر مفعول بودن در محل نصب است و لذا معطوف می تواند به محل او عطف شود و اعراب محل او را بگیرد، در این صورت مقتضای آیه این است که مسح پا چون مسح سر لازم است. در بحث عطف از مباحث نحو، همه نحویون متفقاً نظر دارند تا امکان عطف به قریب وجود دارد، باید به قریب عطف کرد و از عطف به بعید پرهیز کرد. در اینجا معطوف علیه قریب «بروسکم» است. علاوه بر اینکه عطف بر ایدیکم به خاطر فاصله شدن اجنبی همان طور که گفته شد جایز نیست. فخر رازی پس از بررسی نحوی آیه می گوید: چه ارجلکم را به نصب و چه به جر بخوانیم، مقتضای آیه این است که مسح پا واجب باشد و روایاتی که دلالت بر وجوب غسل می کند نمی توانند ناسخ آیه باشند؛ چون خبر واحد نمی تواند ناسخ قرآن باشد، وی در ادامه برای وجوب غسل در پاها دو را پیشنهاد می دهد یکی اینکه برابر روایات زیاد پت واجب است باتوجه به اینکه غسل مشتمل بر مسح نیز هست، غسل موافق با احتیاط است. دوم اینکه فرض پاها محدود به الی الکعبین است و تحدید در وضو در غسل آمده است نه مسح (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۶۵/۱۱). ابن حرم نیز تصریح می کند آیه در دو قرائت نصب و جر بر وجوب مسح پا دلالت می کند و گروه کثیری از سلف چون علی، ابن عباس، حسن، عکرمه، شعبی و جماعت دیگری همه قائل به مسح هستند (ابن حزم، بی تا، ۵۶/۱).
ماوردی گفته است که ارجلکم مجرور و مراد از مسح پا در آیه یا مسح کفش است یا اینکه ارجلکم تنها در مجاورت بروسکم آمده و حکم آن را ندارد. فخر رازی به او می تازد و می گوید: لازمه این حرف این است که هرکس وضو می گیرد کفشی به پا کند و سپس بر آن مسح کند و عطف مجاورت نزد نحویون در صورتی که واو عاطفه آمده باشد جایز نیست (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۶۱/۱۱).

ب) اختلاف در اعراب جملات

با توجه به آنچه گفته شد جمهور مفسران اهل سنت «ارجلکم» را عطف بر «وجوهکم» و عامل نصب را «اغسلوا» می دانند و در نتیجه شستن پا را واجب می دانند؛ ولی مفسران شیعه «ارجلکم» را معطوف به «روؤس» می دانند و در نتیجه مسح پاها را واجب می دانند (فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۲۸۵/۶).

ج) اختلاف در معنای واژگان

یکی از واژگان کلیدی فراز مورد بحث، واژه «الکعبین» است که تعریف و معنای آن توسط اهل سنت متفاوت از معنای مورد پذیرش شیعه می باشد. در ادامه به نمونه هایی از تعاریف فریقین از واژه کعبین اشاره می کنیم:

شیخ طوسی با بیان وجوب مسح پا، کعبین را این گونه تعریف می کند «و عندنا ان المسح علی الظاهر هما من رؤوس الاصابع الی الکعبین و هما الناتان فی وسط القدم علی ما استدل علیه» (الطوسی، ۱۴۰۹: ۴۵۲/۳). مسح پا از سر انگشتان تا برآمدگی پا (کعبین) است. کعبین یعنی برآمدگی در وسط پا.

شافعی با اعتقاد بر اینکه شستن پاها در وضو واجب است، چنین می نویسد: «و لم أسمع مخالفا فی أن الکعبین - اللذان ذکر الله عز و جل فی الوضوء - الکعبان الناتان - و هما مجمع مفصل الساق و القدم - و أن علیهما الغسل. كأنه یذهب فیهما إلی اغسلوا أرجلکم حتی تغسلوا الکعبین (الشافعی، ۱۳۹۳: ۴۵/۱). مخالفی نشنیده ام در اینکه مراد از کعبین که خدا در وضو ذکر کرده است دو استخوان برآمده است و آن محل جمع مفصل و ساق پا می باشد که باید شسته شود، گویی معتقد است به اینکه پاهایتان را بشوید تا کعبین شسته شود. فخر رازی نیز در کتاب خویش نظرات تفسیری مختلف را ذکر و در رد برخی نظرات، به دلائلی تمسک بسته است بدین صورت که «مذهب جمهور الفقهاء ان الکعبین عبارة عن العظیمین الناتئین من جانبی الساق، و قالت الامامیه و کل من ذهب الی وجوب المسح: ان الکعب عبارة عن عظم مستدیر مثل کعب البقر و الغنم موضوع تحت عظم الساق حیث یکون مفصل الساق و القدم و هو قول محمد بن الحسن.... حجة الجمهور ووجه ینبغی ان یقال: وارجلکم الی الکعب، کما انه کان الحاسل فی کل ید مرفقا واحداً لا جرم قال (وایدیکم الی المرافق)» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۲۸/۱۱). عقیده اکثر فقها این است که کعبین یعنی دو استخوان برآمده از دو طرف ساق. امامیه و هرکس معتقد به مسح پاست می گویند: کعب عبارت است از استخوان دایره ماندی مثل کعب گاو و

گوسفند که زیر استخوان ساق قرار دارد به گونه ای که مفصل ساق و پاست. یکی از دلایل آنها این است که: اگر کعب همانی باشد که امامیه می گوید نتیجه این می شود که در هر پا یک کعب وجود دارد و شایسته است که گفته شود و ارجلکم الی الکعب، کما اینکه در هر دست یک مرفق است لذا گفت (وایدیکم الی المرفق). اما واژه کعبین در آیه به شکل مثنی آمده است (کعب ← کعبین) د که در کتب اعراب القرآن آمده: «الکعبین مثنی کعب، اسم للعظم الناشز فوق القدم من جانبین» (الصافی، ۱۴۱۸: ۲۸۵/۶). از طرف دیگر تعریف امامیه اشاره دارد به اینکه برآمدگی وسط پا را کعبین می گویند. نتیجه آنکه تعریف هر مفسر ذیل واژه «کعبین» متفاوت است، نهایتاً استنباط حکم متفاوت است.

علامه طباطبایی در تعریف و معنای کعب می نویسد: کلمه «کعب» به معنای استخوان برآمده در پشت پای آدمی است. هر چند برخی گفته اند به معنای غوزک پاست، یعنی آن استخوان برآمده ای که در نقطه اتصال قدم به ساق آدمی قرار دارد، ولی اگر کعب این باشد در هریک از پاهای انسان دو کعب وجود دارد (الطباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۲۵/۵).

البته از آنجایی که بر هر مفسر لازم است قواعد تفسیری را رعایت کند و از بدیهی ترین این قواعد، توجه به مفاهیم کلمات در زمان نزول می باشد (بابایی و دیگران، ۱۳۸۵: ۸۱)، از این رو باید طی تحقیقی مفصل و دقیق بررسی شود معنای واژه «کعبین» در زمان نزول چگونه بوده است تا با ادله محکمی به ارائه نظر پرداخت.

واژه دیگر در آیه مورد بحث، واژه غسل و مسح است که برخی از اهل سنت مثل قرطبی آن را یکی دانسته اند به گونه ای که غسل، مسح را شامل می شود (همان طور که نظرایشان بیان شد). اما این دو واژه از نظر معنا مختلف اند؛ چراکه غسل زمانی معنا پیدا می کند که آبی جریان یابد اما مسح یعنی کشیدن دست بر محل. و همان طور که عمامه، خرقه نامیده نمی شود، مسح نیز در غسل داخل نمی شود (طوسی، ۱۴۰۹: ۴۵۲).

د) اختلاف روایات

یکی از عوامل اختلاف تفسیری، وابسته به نوع روایات تفسیری مورد پذیرش است. گرچه مفسران فریقین، روایات مورد استناد خود را از کتب اربعه (شیعه) و صحاح سته (اهل سنت) نقل کرده اند - علاوه بر اینکه سند آن ها حذف شده و خود خللی بر روایت محسوب می گردد - گاه محتوای آنها نیز با یکدیگر تعارض و اختلاف دارد. به گونه ای که قابل جمع نیست. از طرف دیگر چگونه ممکن است پیامبر ﷺ گاه در وضو پای خود را بشوید و گاه مسح کنند، چنان که روایات اهل سنت بیانگر این مطلب است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۲۱/۵).

دلیل فقهای چهارگانه اهل سنت برای شستن پاها در وضو، روایات می‌باشد. چنان‌که قرطبی در کتاب خویش به مجموعه‌ای از روایات اشاره می‌کند از جمله:

۱. حمران مولی عثمان بن عفان می‌گوید: عثمان را دیدم وضو گرفت... هرکدام از پاها را سه بار شست و گفت پیامبر را دیدم به این صورت که من وضو گرفتم وضو می‌گرفت (بخاری، بی‌تا، ۴۸/۱).

۲. عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید: تخلف عنا النبی فی سفر سافرنما معه، فادرکنا و قد حضر صلاة العصر فجعلنا نمسح علی ارجلنا، فنادی: ویل للاعقاب من النار (قرطبی، ۱۳۶۴: ۹۱/۶).

فخر رازی نیز می‌گوید: هرچند آیه قرآن، غسل را تأیید نمی‌کند بلکه مسح را تأیید می‌کند، ولی غسل دو دلیل دیگر دارد که عبارت‌اند از: ۱. غسل مشتمل بر مسح است، اگر وضو گیرنده پا را بشوید، مسح نیز کرده است پس غسل به احتیاط نزدیک‌تر می‌باشد؛ ۲. خداوند در شستن دست حد معین کرده است و می‌فرماید: (الی المرافق) در مورد پا نیز حد معین کرده و می‌فرماید (الی الکعبین) و کعبین دو استخوان دو طرف ساق پا هستند و تحدید در وضو در غسل است نه مسح (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۲۷/۱). از نظر زمخشری نیز علت عطف ارجلکم بر رؤوسکم هشدار به پرهیز از اسراف در آب است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴۷۹/۱) و موارد یادشده مستندی جز ذوق ندارد.

ضمن اینکه روایاتی نیز از طریق اهل سنت مبنی بر لزوم مسح پا آمده است.

ابن عباس می‌گوید: «افترض الله غسلتین و مسحتین الا تری انه ذکر التیمم فجعل مکان الغسلتین، مسحتین و ترک المسحتین» (الهندی، ۱۴۰۹: ۴۳۳/۹) همچنین می‌گوید: «الوضوء غسلتان و مسحتان» (همان: ۶۳۳).

همچنین گفته شده است به ابن عباس خبر دادند که رُبیع بنت معوذ بن عفراء انصاریه، گمان می‌کند که پیامبر وضو گرفته و پاهایش را شسته است. وی می‌گوید: ابن عباس نزد من آمد و از آن حدیث پرسید و گفت: مردم می‌شستند و در قرآن جز مسح چیزی نیست (ابن ماجه قزوینی، بی‌تا، ۱۵۶/۱) ابواسود از عباد بن تمیم از پدرش نقل کرد که: «رایت رسول الله یتوضأ و یمسح علی رجليه» (شوکانی، بی‌تا، ۲۱/۱). بنابراین طبق نظر اهل سنت هم آیه قرآن و هم روایات دلالت بر وجوب مسح پا می‌کند.

اما روایت «ویل للاعقاب من النار» هرگز بیانگر نهی از مسح پا نیست و اساساً در مورد بی‌مبالاتی برخی از بادیه‌نشینان از نجاسات است، حضرت می‌فرماید با اعقاب متنجه وارد نماز نشوند.

علاوه بر اینکه حتی اگر کسی بگوید دال بر غسل قابل استناد هستند، در این صورت با روایات مسح متعارض می‌شوند و قاعده در این باره تساقط هر دودسته از روایات و توجه به دلیل دیگر است و در اینجا آیه شریفه به نظر جمعی از مفسران و فقها اهل سنت دلالت بر مسح می‌نماید.



سخن فخر رازی مبنی بر اینکه غسل شامل مسح نیز می‌شود، دلیل قابل قبول نیست، چراکه غسل و مسح دو هر کدام ماهیت تعریف جداگانه دارند و تمسک به هر کدام، طرد دیگری است. حرف آخر فخر که می‌گوید: آیه قرآن، پا را محدود کرده است و کعب دو استخوان دو طرف پا را می‌گویند و این با شستن مناسبت دارد نه مسح، چون اگر مراد از کعب، برآمدگی روی پا و یا مفصل ساق باشد، هر پا یک کعب دارد همان طور که هر دست یک مرفق دارد و همان طور که در دست فرمود مرافق، باید در پا نیز بگوید کعب. این سخن نیز قابل قبول نیست، چراکه کعب به مفصل ساق گفته می‌شود، این را همه ارباب لغت بیان کرده‌اند.

اما اینکه قرآن فرموده الی الکعبین و مانند مرافق، کعب را جمع نبسته و نفرموده الی الکعاب، به جهت نکته دیگری است. اگر می‌فرمود الی المرفقین، صحیح می‌بود چراکه مراد دو مرفق هر کدام شما بود. کما اینکه الی الکعبین، یعنی دو کعب هر کدام از شما و نیز اگر می‌فرمود الی الکعاب باز صحیح بود چراکه مانند مرافق مراد کعب‌های هر کدام از متوضنین بود. و اینک در یکجا مثنی به کار رفته و در جایی دیگر جمع تنها به جهت تفنن در عبارت که یکی از اسلوب بلاغت شمرده می‌شود. علاوه بر آن هر دو پا کعب داشته باشد (بنا بر اینکه کعب را دو استخوان دو طرف ساق پا باشد) عبارت الی الکعاب صحیح نبود (حسینی شهرستانی، ۱۳۸۷: ۱۰۴).

نتیجه‌گیری

در آیه وضو عواملی چون اختلاف قرائات، اختلاف در روایات مورد استناد، اختلاف در معنای واژگان، اختلاف در بیان اعراب جملات، موجبات اختلاف دیدگاه‌ها را فراهم کرده‌اند. البته در برخی از آیات مبانی مشترک بین شیعه و اهل سنت وجود دارد. گرچه در هر آیه عواملی به صورت مقطعی و محدود موجبات اختلاف تفسیر را فراهم کرده است. مؤلفه‌هایی مانند روایات تفسیری، توجه به مفاهیم واژگان، اعراب جملات آیه و... جزء مبانی مشترک فریقین می‌باشد اما چگونگی استناد و نحوه استفاده از این مؤلفه‌ها باعث اختلاف گردیده است. لازم به ذکر است باید تحقیق جامع و دقیقی انجام شود تا بنیان‌های تفسیر آیات الاحکام، از استحکام علمی بیشتر برخوردار گردد. و ریشه اختلافات فریقین بیش از پیش شناخته شده و در جهت رفع آن راهکاری ارائه گردد برای مثال بررسی موارد زیر جهت این سنخ تحقیقات امری ضروری است: بررسی فقه‌الحديثی روایات تفسیری صحابه و تابعین در موضوع آیات الاحکام؛ بررسی فقه‌الحديثی روایات مربوط به قرائات؛ روش‌شناسی کتب تفسیر آیات الاحکام فریقین؛ استخراج قواعد تفسیری آیات الاحکام با تکیه بر کتب تفسیری فریقین؛ معناشناسی و بازیابی ریشه‌ای واژگان مختلف آیات الاحکام؛ تعیین مبانی فقه‌الحديثی مشترک فریقین.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه: محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از اساتید جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، چاپ دوم، ۱۳۸۸ش.
۲. ابن حزم، علی بن محمد، الإحكام فی اصول الأحكام، بیروت: دارالآفاق الجديدة، بی تا.
۳. ابن عربی، ابی بکر محمد بن عبدالله، احکام القرآن، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۰۸ق.
۴. ابن عطیه اندلسی، ابن عطیه عبد الحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۵. ابن قدامه مقدسی، ابی محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه، المغنی لابن قدامه، بی جا، بی نا، چاپ سوم، ۱۳۷۶ش.
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ق.
۸. ابن هشام انصاری، شرح شذورالذهب فی معرفة کلام العرب، بی نا، بی جا، بی تا.
۹. اندلسی، ابوحيان محمد بن يوسف، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۱۰. بابایی، علی اکبر و دیگران، روش شناسی قرآن، تهران: انتشارات سمت، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش.
۱۱. بابویه القمی، ابی جعفر الصدوق محمد بن علی الحسین، من لایحضره الفقیه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۹۰ش.
۱۲. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۵ق.
۱۳. بخاری، محمد اسماعیل، الصحیح البخاری، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۴. بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۵. بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۶. جرجانی، سید امیرابوالفتح، تفسیر شاهي او آیات الاحکام، بی جا، انتشارات نوید، ۱۳۶۲ش.
۱۷. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۱۸. حجتی، محمد باقر، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفدهم، ۱۳۸۲ش.



۱۹. حر عاملی، محمد بن حسن، الفوائد الطوسیه، قم: المطبعة العلمية، ۱۴۰۳ق.
۲۰. حسینی شهرستانی، محمدحسین، غایة المسؤول فی علم الأصول، قم: آل البيت (ع)، بی تا.
۲۱. حوری، عبدالله، اسباب اختلاف المفسرین فی تفسیر آیات الاحکام، رساله کارشناسی ارشد، قاهره: دانشگاه قاهره، ۱۴۲۲ق.
۲۲. خزائلی، محمد، احکام قرآن، بی جا، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱ش.
۲۳. درویش، محیی الدین، اعراب القرآن و بیانه، سوریه: دارالارشاد، ۱۴۱۵ق.
۲۴. ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، بی جا، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۶ق.
۲۵. راغب الاصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۲۶. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، تهران: امیر کبیر، چاپ هفتم، ۱۳۸۵ش.
۲۷. زحیلی، وهبة بن مصطفى، التفسیر المنیر فی العقیده والشریعه والمنهج، بیروت: دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۱ق.
۲۸. زغلول، محمد حمد، التفسیر بالرأی (قواعده و ضوابطه)، دمشق: مكتبة الفارابی، ۱۴۲۰ق.
۲۹. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن الحقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۳۰. سائس، محمد علی، تفسیر آیات الاحکام، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
۳۱. الشافعی، محمد بن ادريس، احکام القرآن، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
۳۲. شوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار شرح منتقى الاخبار من الاحادیث سید الاخبار، بی جا، دار احیاء التراث: بی تا.
۳۳. صابونی، محمد علی، روائع البیان فی تفسیر آیات الاحکام من (القرآن)، بی جا، دارالقرآن الکریم، ۱۹۳۱م.
۳۴. الصافی، محمود بن عبدالرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، بیروت: دارالرشید، ۱۴۱۸ق.
۳۵. الطباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الاعملی للمطبوعات، چاپ پنجم، ۱۳۹۰ق.
۳۶. طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۵ق.
۳۷. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفة، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ق.
۳۸. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران: نشر مرتضوی، ۱۳۵۷ش.
۳۹. الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.



۴۰. عمید زنجانی، عباسعلی، آیات الاحکام، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات علوم اسلامی، ۱۳۸۲ش.
۴۱. غضنفری، علی، مبانی تشیع در منابع تسنن، قم: انتشارات اسوه، ۱۳۸۷ش.
۴۲. فاضل مقداد، جمال الدین المقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، تهران: نشر مرتضوی، ۱۳۷۳ش.
۴۳. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۴۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.
۴۵. فیض الکاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، تهران: صدرا، ۱۴۱۵ق.
۴۶. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۴۷. قزوینی، الحافظ بن ابی عبدالله محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بی جا، دارالفکر، بی تا.
۴۸. قشیری النیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت: داراحیاء لتراث العربی، بی تا.
۴۹. قطب راوندی، سعید بن هبة الله، فقه القرآن، قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
۵۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الفروع من الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۰ش.
۵۱. کنعان، احمد محمد، الموسوعة الطیبة الفقهیة، بیروت: دارالفنایس، ۱۴۲۰ق.
۵۲. محمد بن یاسین، عبدالله، نیل المرام شرح بلوغ المرام من ادله الاحکام، موصل: مطبعة الزهراء، بی تا.
۵۳. مدرسی یزدی، محمدرضا، تشیع در تسنن، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۸۱ش.
۵۴. مدیر شانه چی، کاظم، آیات الاحکام، تهران: سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم اسلامی دانشگاهها، ۱۳۷۸ش.
۵۵. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: نشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۵۶. معرفت، محمد هادی، تاریخ قرآن، تهران: انتشارات سمت، چاپ هشتم، ۱۳۸۵ش.
۵۷. مغنیه، محمد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسه، بیروت: دارالتیاری، چاپ هفتم، ۱۴۰۲ق.
۵۸. الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین، کنز العمال، بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.



References

1. *The Holy Quran*, Translated by Muhammad Ali Rezaei Isfahani and A Group of Professors of Al-Mustafa University, Qom: Al-Mustafa Publications, 2nd Edition, 2009.
2. Al-Hindi, Alauddin Ali al-Muttaqi bin Hisam al-Din, *Kanz al-Ummal*, Beirut: Al-Risalah Institute, 1409 AH.
3. Al-Qushayri al-Nishabouri, Muslim bin Hajjaj, *Sahih Muslim*, Beirut: Dar Ihya Turath al-Arabi, n.d.
4. Al-Safi, Mahmoud bin Abd al-Rahim, *Table for the I'rab of the Quran*, Beirut: Dar al-Rashid, 1418 AH.
5. Al-Shafi'i, Muhammad bin Idris, *Ahkam al-Quran*, Beirut: Dar al-Fikr, 1418 AH.
6. Al-Tabatabai, Muhammad Hossein, *Al-Mizan fi Tafsir al-Quran*, Beirut: Al-A'lami Institute for Publications, 5th Edition, 2013.
7. Al-Tusi, Abi Jafar Muhammad bin al-Hassan, *Al-Tibyan fi Tafsir al-Quran*, Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi, 1409 AH.
8. Amid Zanjani, Abbas Ali, *Ayat al-Ahkam*, Tehran: Institute of Islamic Studies and Research, 2003.
9. Andalusi, Abuhian Muhammad bin Yusuf, *Al-Bahr al-Muhait fi al-Tafsir*, Beirut: Dar al-Fikr, 1420 AH.
10. Babaei, Ali Akbar et al., *Methodology of Quran*, Tehran: SAMT Publications, 2nd Edition, 2016.
11. Babawayh al-Qomi, Abu Jafar al-Sadooq Muhammad bin Ali al-Hossein, *Man la Hazuruhi al-Faqih*, Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah, 5th Edition, 2011.
12. Baghavi, Hossein bin Masoud, *Ma'alim al-Tanzil fi Tafsir al-Quran*, Beirut: Dar Ihya Turath al-Arabi, 1420 AH.
13. Baghdadi, Alauddin Ali bin Muhammad, *Lubab al-Ta'wil fi Ma'ani al-Tanzil*, Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah, 1415 AH.
14. Bahrani, Seyyed Hashim bin Sulciman, *Al-Burhan fi Tafsir al-Quran*, Tehran: Bi'athat Foundation, 1415 AH.

15. Bukhari, Muhammad Ismail, *al-Sahih al-Bukhari*, Beirut: Dar al-Ihya al-Turath al-Arabi, N.d.
16. Darvish, Muhyiddin, I'rab al-Quran and Its Explanation, Syria: Dar al-Irshad, 1415 AH.
17. Fakhr Razi, Muhammad bin Umar, *al-Tafsir al-Kabir (Mafatih al-Ghayb)*, Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi, 1420 AH.
18. Farahidi, Khalil bin Ahmad, *Kitab al-Ayn*, Qom: Hijrat Publications, 1410 AH.
19. Fayz al-Kashani, Mulla Mohsen, *Tafsir al-Safi*, Tehran: Sadra, 1415 AH.
20. Fazil Miqdad, Jamal al-Din Al-Miqdad bin Abdullah, *Kanz al-Irfan fi Fiqh al-Quran*, Tehran: Murtazavi Publications, 1994.
21. Ghazanfari, Ali, *The Basics of Shiism in Sunni Sources*, Qom: Uswa Publications, 2017.
22. Hojjati, Muhammad Baqir, *A Study of the History of the Holy Quran*, Tehran: Farhang Islamic Publications, 17th Edition, 2013.
23. Hosseini Shahrastani, Muhammad Hossein, *Ghaya Al-Masool fi Ilm al-Usul*, Qom: Alul-Bayt, n.d.
24. Hourri, Abdallah, *Reasons for the Differences of the Commentators in the Interpretation of Verses of the Ahkam*, Master's Thesis, Cairo: University of Cairo, 1422 AH.
25. Hurr Amili, Muhammad bin Hassan, *al-Fawad al-Tuwsiiyyah*, Qom: Al-Mutba'ah al-Ilmiyyah, 1403 AH.
26. Ibn Arabi, Abi Bakr Muhammad bin Abdullah, *Ahkam al-Quran*, Beirut: Dar al-Jayl, 1408 AH.
27. Ibn Attiyah Andalusi, Ibn Attiyah Abd al-Haq bin Ghalib, *Al-Muharrar al-Awjiz fi Tafsir al-Kitab al-Aziz*, Beirut: Dar al-Kutub al-Ilamiyyah, 1422 AH.
28. Ibn Hazm, Ali Ibn Muhammad, *al-I'ham fi Usul al-Ahkam*, Beirut: Dar al-Afaq al-Jadidah, n.d.
29. Ibn Hisham Ansari, *Sharh Shazoor al-Zahab fi Ma'rifah Kalam al-Arab*, N.p.: n.p., n.d.
30. Ibn Kathir, Ismail bin Amr, *Tafsir al-Quran al-Azeem*, Beirut: Dar al-Kutub al-Ilamiyyah, 1419 AH.



31. Ibn Manzoor, Muhammad bin Makram, *Lisan al-Arab*, Beirut: Dar Sader, 1414 AH.
32. Ibn Qudama Moqdisi, Abi Muhammad Abdallah bin Ahmad bin Muhammad bin Qudama, *Al-Mughni li Ibn Qudama*, N.p., n.p., 3rd Edition, 1997.
33. Jassas, Ahmad bin Ali, *Ahkam al-Quran*, Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi, 1405 AH.
34. Jurjani, Seyyed Amirab al-Fath, *Tafsir Shahi o Ayat al-Ahkam*, N.p., Navid Publications, 1983.
35. Kana'an, Ahmad Muhammad, *al-Masua'ah al-Tibbiyyah al-Fiqhiyyah*, Beirut: Dar al-Nafais, 1420 AH.
36. Khazaeli, Muhammad, *The Laws of the Quran*, N.p., Javidan Publications, 1982.
37. Kulayni, Muhammad bin Ya'qub, *Al-Faroo min Al-Kafi*, Edited by: Ali Akbar Ghaffari, Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah, 1971.
38. Ma'rifat, Muhammad Hadi, *History of the Quran*, Tehran: SAMT Publications, 8th Edition, 2015.
39. Modarrei Yazdi, Muhammad Reza, *Shi'ism in the Sunnism*, Qom: Ansarian Publications, 2013.
40. Mudir Shanechi, Kazim, *Ayat al-Ahkam*, Tehran: Organization of Studies and Compilation of Books of Islamic Sciences for Universities, 1999.
41. Mughniyeh, Muhammad Javad, *Fiqh a'la al-Mazahib al-Khamsah*, Beirut: Dar al-Tiyyar, 7th Edition, 1402 AH.
42. Muhammad bin Yasin, Abdullah, *Neil al-Maram, Sharah al-Bologh al-Maram min Adillah al-Ahkam*, Mosul: Al-Zahra Press, n.d.
43. Mustafavi, Hassan, *Tahaqiq fi Kalimat al-Quran al-Karim*, Tehran: Translation and Publishing Company, 1981.
44. Qazvini, al-Hafiz bin Abi-Abdullah Muhammad bin Yazid, *Sunan Ibn Majah*, N.p., Dar al-Fikr, n.d.
45. Qurtubi, Muhammad bin Ahmad, *Al-Jame li Ahkam al-Quran*, Tehran: Nasir Khosrow, 1985.



46. Qutb Ravandi, Saeed bin Hibatullah, *Fiqh al-Quran*, Qom: Ayatullah Uzma Mara'shi Najafi Library, 1405 AH.
47. Raghīb al-Isfahani, Hossein bin Muhammad, *Al-Mufardat fi Gharaib al-Quran (Dictionary of Quranic Words)*, Beirut: Dar al-Ilm, 1412 AH.
48. Ramyar, Mahmoud, *History of the Quran*, Tehran: Amir Kabir, 7th Edition, 2006.
49. Sabouni, Muhammad Ali, *Rawaa'e al-Bayan fi Tafsir Ayat Al-Ahkam min (Al-Quran)*, N.p.: Dar al-Quran al-Karim, 1931 AD.
50. Sayis, Muhammad Ali, *Tafsir Ayat al-Ahkam*, Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah, n.d.
51. Shawkani, Muhammad bin Ali, *Nayl Al-Awtar, Commentary on Muntaha Al-Akhbar min Al-Ahadith Sayyid Al-Akhbar*, N.p., Dar Ihya Al-Turath: n.d.
52. Tabari, Muhammad bin Jarir, *Jame' al-Bayan fi Tafsir al-Quran*, Beirut: Dar al-Ma'rifah, 4th Edition, 1412 AH.
53. Tabarsi, Fazl ibn al-Hassan, *Majma al-Bayan fi Tafsir al-Quran*, Beirut: Al-A'lami Institute, 1415 AH.
54. Tureihi, Fakhruddin, *Majma' al-Baharain*, Tehran: Murtazavi Publications, 1978.
55. Zaghloul, Muhammad Hamad, *Al-Tafsir bi al-Ra'i (Its Rules and Regulations)*, Damascus: Al-Farabi Publications, 1420 AH.
56. Zahabi, Muhammad Hossein, *Al-Tafsir wa al-Mafassirun*, N.p., Dar Ihya al-Turath al-Arabi, 2016.
57. Zamakhshari, Mahmoud bin Umar, *Al-Kashshaf an Ghawamiz al-Tanzil (Discovery of the Ambiguity of Quran)*, Beirut: Dar al-Kutub al-Arabi, 1407 AH.
58. Zuheili, Wahbah bin Mustafa, *al-Tafsir al-Munir fi al-Aqeedah wa Shariah wa al-Manhaj*, Beirut: Dar al-Fikr al-Mua'sir, 1411 AH.